

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن د هیم از آن به که کشور به دشمن د هیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

تیمور شاه تیموری

المان – شهرک زیزن

هفتم مارچ 2013

غیرت کار

زپا ننشست آتش تا نشد خاکستر اجزایش
به سعی نیستی هم غیرت کار اینچنین باید

درین موضوع به دو نکته میپردازم:

اول:

زمانی در یکی از ادارات دولتی موظف بودم که با مراجعین زیادی در تماس بودم و تعداد زیادی از اشخاص غرض اجرای امور شان مراجعه میکردند. در بین این مراجعین شخصی بود که کارهای مربوط یک شرکت سهامی را نمایندگی میکرد و پیش میبرد. این شخص یک فرد سالم الاعضا نبود، بلکه از یک پای معیوب بود. پای راستش قادر بحرکت نبود و او مجبور بود با کمک عصا و پای چپ پای راست خود را کش کند. او ازین جهت زحمت زیاد داشت اما با آن هم تمام امور مربوط خود را مانند اشخاص سالم، بلکه به وجه بهتر، انجام میداد.

روزی که این شخص معیوب باصطلاح «لنگ» بغرض اجرای بعضی از امورش در دفتر حضور داشت، شخص دیگری هم که به عین حالت و وضعیت یعنی معیوب و «لنگ» بود وارد شد. اما این شخص کدام کاری نداشت بلکه جهت اخذ چند پولی بنام استعانت و کمک آمده بود که شاید از طرف من و یا دیگر مراجعین برایش داده شود. او طوری که عادت کرده بود درخواست کمک طلبی خود را به عنوان اینکه معیوب هستم و کار نمیتوانم تکرار کرد و کوشید تا به تحریک حس استرحام حاضرین از جیب هرکدام چیزی بدست آورد. لنگ اولی که از ابتداء

متوجه او بود و بعداً قصد آمدن او را فهمید که بغرض تکدی و گدائی ست، دیگر تحمل نتوانسته او را مخاطب قرار داده و گفت: ببین برادر تو لنگ هستی و منم مانند تو لنگ هستم، بلکه تو نسبت بمن جوانتر هم هستی. من کار میکنم و تعداد هفت سر عایله را اعاشه و اباته میکنم اما تو سر به بیغیرتی زده اینجا و آنجا دست تکدی دراز کرده و گدائی میکنی. هرگاه تو دست به یک کار آبرومند بزنی، ضعف یک پا چنانچه برای من مانع کار کردن نشد برای تو نیز مانع نمیشود و میتوانی لقمه حلال از آبله کف دست بدست بیاوری. و ازین خفت و شرمندگی وارهی. سخنان این مرد باغیرت به آن مرد بی غیرت چنان تأثیر کرد که گویا میخواست از خجالت آب شود و به زمین فرو رود و قطرات عرق مانند ژاله از سر و رویش سرازیر شد و راه برون رفتن را گم کرده بود.

دوم:

یک هفته قبل، بعد از ریزش شدید تب در وجودم استیلاء یافت و درجه حرارت وجودم بالا رفت اولادهایم ناراحت شدند و به مراجع طبی تلیفون کشیدند. چند دقیقه بعد امبولانس آمد و با عجله مرا به شفاخانه برد و در آنجا تحت استجواب و معاینه قرار گرفتم. اما توسط چه کسی؟ خانم داکتر جوانی را دیدم که به هردو گوشش آله شنوائی نصب است و آنگاه که شروع به تکلم کرد دانستم که زبانش نیز کلالت دارد. هر قدر کوشیدیم بزبان المانی که من آنقدر بلد نیستم، افهام و تفهیم صورت نگرفت و خانم داکتر به انگلیسی شروع به تکلم کرد. در انگلیسی نیز خانم داکتر بنابر سنگینی گوشش و من نسبت کلالت زبانش بطور کامل مقصود را نفهمیدیم. بالاخره او سوالات خود را به لوح کاغذی که در دست داشت به انگلیسی مینوشت و من نیز جواب را در مقابل هر سؤالش مینوشتم و بدین ترتیب استجواب به شکل خوب و مکمل انجام گرفت که به اساس همان استجواب دیگر معایناتم نیز تکمیل و تداوی صورت گرفت و سه روز بعد از شفاخانه رخصت گردیدم.

اما آنچه بیش از حد توجه مرا جلب کرد، آن خانمی داکتری بود که در گوش و زبان خود نقصان کلی و بارز دارد، اما با آن هم وظیفه مهم داکتری را به وجه احسن انجام میدهد و به دوا و درمان مریضان بهتر از داکتران سالم الاعضاء میپردازد و محبوب القلوب همه است. این برای الحال است و به گذشته او نیز باید نظر انداخت.

بهمه معلوم است که تکلیف گرانی گوش و کلالت زبان که همیشه باهم و توأم اند، از ابتدای زندگی یعنی از زمان طفولیت در اشخاص موجود میباشد. اکنون این خانم داکتر که با این حالت به این درجه بلند علمی رسیده و بر علاوه زبان المانی به انگلیسی نیز وارد است. از زمان کودکی آنقدر غیرت به کار داشته که به کمک آله گوش و کلالت زبان، دوره های تعلیمی ابتدائی

و متوسط را طی نموده و سالها زحمت کشیده و رنج برده تا به درجهٔ بلند داکتری نایل گردیده. اما دیده میشوند جوانانی که با وجود سلامت اعضای بدن و مغز و شعور کامل، راه کار و زحمت را که خیر خودش و جامعه اش در آن مضمر است، نپیموده و به دنبال هوسهای بیجا، اعتیاد به الکحل و هیروئین میروند و زندگی خود و فامیل خود را در معرض تباهی قرار میدهند و از لذت کار و نعمت زندگی محروم اند. ننگ و تأسف باد بر چنین موجودات جبون و بار دوش جوامع.